

دوفصلنامه مطالعات شبه‌قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال ۱۱، شماره ۳۷، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ (صص ۱۹۰-۱۷۱)

کنایه‌های ابداعی در شعر علامه اقبال لاهوری

فاطمه باقری^۲

علیرضا محمودی^۱

چکیده

علامه اقبال لاهوری از شاعران بزرگ فارسی‌گوی شبه‌قاره هند است که اهمیت و جایگاه وی در بین مردم ایران و شبه‌قاره هند، بر کسی پوشیده نیست. وی در جهت بیان افکار آزادی‌خواهانه و وحدت‌طلبانه خود، از زبان شعری فارسی بسیار مدد جسته است. از جمله نکاتی که در اشعار اقبال جلب توجه می‌کند، کاربرد کنایات جدید در زبان شاعرانه اوست؛ کنایاتی که پیش از آن کاربرد نداشته یا بسیار کم کاربرد بوده‌اند. با توجه به اهمیت شناخت هرچه بهتر ویژگی‌های زبان شاعرانه اقبال، در این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی تلاش شده است تا بدین سؤال اساسی پاسخ داده شود که با توجه به اهداف روشنگرانه اقبال لاهوری، در کنایات شعری او چه ابداعاتی مشاهده می‌شود؟ بدین منظور براساس بلاغت سنتی، انواع تازگی‌های کاربرد کنایه در اشعار اقبال، مشخص شد. نتیجه این بررسی نشان از آن دارد که کنایه ضمن اینکه از ابزارهای اصلی تصویرگری‌های شاعرانه علامه اقبال بوده، در جهت بیان اندیشه‌های متعالی و انسان‌ساز او دچار تحول شده، منجر به ابداع کنایاتی شده که خاص خود اقبال است. کنایاتی که ریشه در فرهنگ غنی اسلامی و آشنایی عمیق وی با فرهنگ و زبان و ادب فارسی دارند.

واژه‌های کلیدی: اقبال لاهوری، بلاغت، کنایه، کنایه‌های ابداعی، شبه‌قاره هند.

۱- مقدمه

مولانا محمد اقبال لاهوری (۱۸۷۲-۱۹۳۸م)، از بزرگ‌ترین شاعران فارسی‌زبان دویست سال اخیر در شبه‌قاره هند است (امین، ۱۳۸۴: ۲۸۹). اقبال لاهوری فیلسوف، اصلاح‌گر، حقوق‌دان،

Mahmoodi_ar@uoz.ac.ir

۱- دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زابل

۲- کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زابل

ایران‌شناس، اسلام‌شناس، پژوهشگر، نویسنده، سیاستمدار، ادیب و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی که با عنوان‌هایی نظیر: «شاعر مشرق»، «حکیم امت» و «مصور پاکستان» نیز از او یاد می‌شود (بقای، ۱۳۷۹: ۷۳)، از پیشروان و اصلاح‌طلبان عمده مسلمان شبه‌قاره هند و در شمار بانیان تأسیس کشور مستقل پاکستان است. «اسرار خودی» (۱۹۱۵م)، «رموز بیخودی» (۱۹۱۸م)، «زبور عجم» (۱۹۲۷م)، «پیام مشرق» (۱۹۲۳م)، «جاویدنامه» (۱۹۳۲م)، «مسافر» (۱۹۳۴م)، «پس چه باید کرد ای اقوام شرق» (۱۹۳۶م) و «ارمغان حجاز» (۱۹۳۸م) از آثار فارسی اوست.

از نکات بارزی که از وی چهره‌ای انقلابی و مشهور ساخته و وی را از دیگر شاعران متفاوت کرده، بهره‌گیری او از شعر برای انجام رسالت خویش در سردادن ندای آزادی و بیدارکردن مردم برای قیام علیه ظلم و ستم و غرب‌گرایی است. او از شعر به‌عنوان حربه‌ای علیه فساد بهره می‌جست. همچنین او در پی یافتن راهی بوده تا مسلمانان بتوانند مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زمان خود را حل کنند. او در اشعار خود همانند ناصرخسرو از مسائلی چون: خودشناسی، قرآن، ایمان به پیامبران و امامان، ایمان به آخرت و قیامت، انسان کامل، علم و حکمت صحبت به‌میان آورده است (فیروز، ۱۳۸۵: ۳۹). برخی او را پیامبری دانسته‌اند که حوزه رسالتش دل مسلمانان، زبان رسالتش فارسی و جایگاه نزول پیام، قلبش بود (مجتبی، ۱۳۷۹: ۱۷۰). زبان فارسی، زبان مادری اقبال نبوده و او «صرفاً از طریق مطالعه آثار کلاسیک شاعران فارسی‌زبان، زبان فارسی را فراگرفته؛ از این رو ایراداتی بر آن وارد است» (رادفر، ۱۳۷۹: ۲). وی بی‌آنکه ادعای زبان‌دانی داشته‌باشد، توانسته‌است بالاترین مفاهیم عرفانی، فلسفی، سیاسی، اجتماعی و انسانی را به بهترین وجه در اشعار خود بیان کند و موفق شود تا سبکی را بیافریند که «در عین برخورداری از ویژگی‌های سبک خراسانی، عراقی و گاه هندی، در مجموع، شیوه بیان و سبک منحصر به فردی باشد» (همان: ۴). اقبال در اشعار خود کوشیده است تا با استفاده از ترفندها و صنایع شعری، از ارزش‌های والای انسانی و اسلامی سخن بگوید. از جمله نکاتی که بدین منظور در شعر اقبال جلب توجه می‌کند، کاربرد تصاویر شعری از جمله کنایه است که گاه با تازه‌گویی‌ها و ابداعاتی همراه شده‌است.

۱-۱- بیان مسأله و سؤالات تحقیق

علّامه اقبال لاهوری به طرز بارز و ملموسی از ادبیات و فرهنگ ایرانیان متأثر بوده‌است. زبان و شیوه سخن‌پردازی خود را براساس پیروی، الهام و الگوبرداری از آنان به‌خصوص شاعران بزرگی

همچون مولانا برگزیده است (بقایی، ۱۳۹۰: ۱۱). زبان ادبی اقبال آمیخته با صنایع و بدایع هنری و بلاغی است؛ بنابراین از نظر سبکی باید اقبال را صاحب سبک خاص خود دانست. وی در راه بیان افکار و اندیشه‌های آزادی خواهانه و مبتنی بر اصول اسلامی خود، آن هم با زبانی شاعرانه، از صورخیال استفاده فراوانی برده که در این بین کنایه به عنوان عنصری خیال‌انگیز و تصویرساز، ابزاری مهم و تأثیرگذار در این امر بوده است. با در نظر گرفتن اهمیت این مسأله، در این پژوهش تلاش می‌شود تا بدین سؤال اصلی پاسخ داده شود که: با توجه به اهداف روشنگرانۀ اقبال لاهوری در کنایات شعری او چه ابداعات و ابتکاراتی مشاهده می‌شود؟

۲-۱- اهداف و ضرورت تحقیق

زبان و ادبیات فارسی از دیرباز، در شبه قاره هند از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. علامه اقبال لاهوری در آثار خود با تکیه بر اعتقادات اسلامی کوشیده است تا به خودباوری، بیگانه ستیزی، آگاهی و معرفت وجودی انسان‌ها و به خصوص مسلمانان شبه قاره و جهان اسلام کمک کند. او در این راه از شعر فارسی بهره فراوانی برده است. وی با استفاده هنرمندانه از ظرفیت‌های شعر فارسی، به ویژه تصاویر شعری از قبیل کنایه، کوشیده است تا بدین مهم دست یابد؛ از این رو در این تحقیق که با هدف شناخت هرچه بیش تر ویژگی‌های اشعار اقبال انجام پذیرفته، تلاش شده تا ضمن بررسی انواع کنایه، که از شیوه‌های هنری گفتار و خلق تصاویر و ابهام‌های شاعرانه است، ابداعات و تازگی‌های کنایی شعر او بیشتر نمایانده شود.

۳-۱- روش تفصیلی تحقیق

در این تحقیق که گردآوری اطلاعات در آن به صورت کتابخانه‌ای و اسنادی بوده، از کتاب‌ها، مجلات و سایت‌های اینترنتی معتبر بهره گرفته شده است. روش انجام پژوهش، توصیفی-تحلیلی بوده، ابداعات اقبال در کلیات اشعار وی (۱۳۸۶) مشخص و توضیح داده شده است.

۴-۱- پیشینه تحقیق

جایگاه، افکار، اندیشه‌ها و آثار اقبال لاهوری همه ساله موجب شده تا تحقیقات و همایش‌های فراوانی در این مورد انجام شود که ذکر نام و موضوعات آن‌ها از حد این مقال بیرون است. با جستجوی فراوان در بین مقالات علمی پژوهشی و پایان‌نامه‌ها و کتاب‌های موجود، پیرامون اقبال لاهوری و اشعار فارسی وی، مشخص شد که درباره موضوع این پژوهش یعنی تازگی‌های کنایی اشعار علامه اقبال، تاکنون تحقیق مستقلی انجام نشده است. برخی از پژوهش‌هایی که به طور

مستقیم صرفاً به صورخیال در اشعار اقبال لاهوری مربوط می‌شوند؛ عبارت است از: محمودی و باقری (۱۳۹۳) در مقاله: «کارکردهای معرفتی کنایه در اسرار خودی و رموز بیخودی علامه اقبال لاهوری» به بررسی و معرفی کارکردهای انواع کنایه در این دو مثنوی اقبال، در جهت خودآگاهی و انسان‌شناسی پرداخته‌اند و شعر اقبال را غنی از این‌گونه کنایه‌های معرفتی دانسته‌اند. نیکبخت و انصاری‌پویا (۱۳۹۴) در مقاله «نقد و بررسی تشبیه در مثنوی اسرار خودی اقبال لاهوری» به بررسی انواع تشبیهات شعری اقبال در این مثنوی، از جهت ساختاری و براساس بلاغت سستی پرداخته‌اند. همچنین باقری (۱۳۹۲) در پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد خود باعنوان «بررسی کاربرد کنایه دیوان اشعار اقبال لاهوری» و خدامی (۱۳۹۳)، در پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد خود باعنوان «فرهنگ کنایات دیوان اشعار اقبال لاهوری» صرفاً به استخراج، معرفی و توضیح کنایات اشعار اقبال لاهوری پرداخته و به تازگی‌های کنایی اشعار اقبال اشاره‌ای نکرده‌اند؛ از این‌رو ضروری است که در این باره پژوهش مستقلی انجام شود.

۲- کنایه شیوه هنری گفتار

کنایه یکی از شکل‌های بیان پوشیده و شیوه هنری گفتار دانسته شده (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۱۴۰)، از ابواب چهارگانه علم بیان است که هم به دلیل تعریف و محدوده شمول و هم از حیث ارکان و حتی اطلاق آن به‌عنوان یکی از پایه‌های اساسی علم بیان، مورد توجه محققان و پژوهشگران بلاغی بوده است. ابو عبیده معمر بن مثنی (ف. ۲۸۰هـ) جزو اولین کسانی است که در این‌باره اظهار نظر کرده است. او در کتاب «مجاز القرآن» هر نوع عدم تصریح در گفتار را از مقوله کنایه دانسته است (همان: ۱۴۱). ابن معتر (ف. ۲۹۶ هـ)، در کتاب «البدیع» خود، بی‌آنکه از کنایه تعریفی ارائه دهد، فقط به ذکر چند مثال در این مورد اکتفا کرده است (ابن معتر، ۱۹۳۵: ۶۴).

عبدالقاهر جرجانی (ف. ۴۷۴ هـ)، در «اسرار البلاغه» ضمن بحث از استعاره و مجاز، به‌طور غیرمستقیم، به ذکر تعدادی کنایه به‌عنوان شاهد مثال پرداخته (جرجانی، ۱۳۶۱: ۱۶)؛ خواجه رشیدالدین وطواط (ف. ۵۷۳ هـ)، در «حدائق السحر» نیز همین رویه را دنبال کرده است. رادویانی (ف. ۶ هـ)، در «ترجمان البلاغه»، بی‌آنکه تعریفی از کنایه ارائه کند، فقط به ذکر شاهد مثال فارسی ناقصی در این مورد می‌پردازد (رادویانی، ۱۹۴۹: ۹۹). ابن اثیر (۵۵۸-۶۳۷ هـ) در «المثل السائر»، ضمن بحث از استعاره، به ارتباط کنایه با حقیقت و مجاز اشاره کرده، آن را شاخه‌ای از استعاره دانسته است (ابن اثیر، ۱۹۳۹: ج ۱: ۳۳۸-۳۶۵). سکاکی (ف. ۶۲۶ هـ) در «مفتاح العلوم»، کنایه را

به‌عنوان یکی از پایه‌های اساسی علم بیان معرفی کرده و درباره‌ی کنایه می‌گوید: «الکنایه هی ترک التصریح بذکر الشیء إلى ذکر ما یلزمه لیتقل المذكور إلى المتروک» (سکّاکي، ۱۹۳۷م: ۱۸۹). یعنی اینکه «کنایه ترک تصریح به ذکر چیزی است و آوردن ملازم آن تا از آنچه در کلام آمده به آنچه نیامده، انتقال حاصل شود» و در نهایت تفتازانی (ف. ۷۲۹ هـ) در شرح المختصر، کنایه را به‌عنوان یکی از اصول علم بیان دانسته و تعریف سکّاکي را کامل‌تر کرده و گفته‌است: «لَفْظٌ أُرِيدَ بِهِ لِإِزْمٍ مَعْنَاهُ مَعَ جَوَازِ إِرَادَتِهِ مَعَهُ» (تفتازانی، ۱۳۵۶: ۱۲۳). او در این تعریف کنایه و مجاز را از هم متمایز ساخته، معتقد است که در کنایه، هم معنی حقیقی و هم معنی ثانوی آن را با هم می‌توان اراده کرد؛ اما در مجاز فقط معنی ثانوی موردنظر است. این تعریف از آن زمان، همواره موردتوجه بوده و جز معدودی از علمای بلاغت، از جمله ابن‌خطیب رازی (۵۴۳-۶۰۶ هـ) -به‌نقل علوی در الطراز- بر این عقیده‌اند که کنایه بخشی از مجاز است (پورنامداریان، ۱۳۸۶: ۲۸).

در دوره‌ی معاصر علمای بلاغت عربی و فارسی نیز همین تعریف را پذیرفته و به انحاء مختلف در آثار خود نقل کرده‌اند. در تمام این تعاریف، ترک تصریح و توجه به معنی حقیقی یا وضعی سخن، براساس پیوند میان معنی حقیقی و معنی موردنظر (معنی کنایی) مشترک است. برخی کنایه را از دیدگاه زبانی بررسی کرده‌اند. این گروه کنایه را نوعی برجسته‌سازی در زبان یا «انحراف از مؤلفه‌های هنجار زبان می‌دانند» (صفوی، ۱۳۸۰ الف: ۳۴) و بر این اعتقادند که کنایه نوعی ایهام است، با این تفاوت که از زبان خودکار به زبان شعر وارد شده و برجستگی می‌یابد (همان، ۱۳۸۰ ب: ۱۲۷)، این امر موجب می‌شود که کنایه در گروه فراهنجاری‌های تصویری کلام جای گیرد (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۶: ۱۹۱).

۱-۲- تصاویر کنایی در شعر اقبال لاهوری

اقبال در اشعار فارسی خود، از کنایه نه به‌عنوان یک ابزار و عادت زبانی، بلکه در درجه‌ی اول به‌عنوان وسیله‌ای برای بیان معانی و سپس تصویرگری بهره برده‌است. از جمله اهداف اقبال در کاربرد کنایه به مواردی چون: ایضاح، تأکید، تخییل، ایهام، ایجاز، استدلال، لذت‌آفرینی، اقناع مخاطب احترام و توصیف می‌توان اشاره کرد. کنایه‌های اشعار اقبال به سه دسته کنایه از فعل، کنایه از صفت و کنایه از موصوف قابل تقسیم است. کنایه از فعل پرکاربردترین نوع کنایه در دیوان اشعار اقبال است و پس از آن به‌ترتیب کنایه از صفت و کنایه از موصوف قرار دارند:

۱-۱-۲- کنایه از فعل

در تعریف این نوع از کنایه آمده است که «کنایه‌ای که چونان نسبت، به اثبات یا نفی برای کسی یا چیزی در سخن آورده شود. این گونه از کنایه، آمیغی (ترکیب) فعلی است که چونان گزاره، به نهاد جمله بازخوانده می‌شود یا در ساخت امر یا نهی، در سخن می‌آید» (کزازی، ۱۳۸۶: ۱۶۴). تمام کنایه‌ها در مجموعه کنایه از فعل می‌گنجند؛ زیرا یک کلمه به تنهایی نمی‌تواند تصویر بیافریند. معمولاً کاربرد کنایه از فعل در آثار شعری بیشتر دیده می‌شود. در این نوع کنایه، معنای ظاهری (مکنی‌به) به صوت فعل، مصدر، جمله یا اصطلاحی می‌آید و در معنای ثانوی (مکنی‌عنه) به شکل فعل یا مصدر، جمله یا اصطلاح دیگری به کار می‌رود (شمیسا، ۱۳۷۲: ۲۳۸). کنایه از فعل در شعر اقبال کاربرد فراوانی دارد؛ به‌عنوان مثال وی در بیت زیر کنایه «با هزاران چشم یک نگاه بودن» مفهوم و معنای «وحدت در عین کثرت» را به تصویر کشیده است:

چيست ملت، ای که گویی لاله؟ با هزاران چشم بودن یک نگه!
(اقبال، ۱۳۸۶: ۵۵۲)

نمونه‌های دیگری از کاربرد کنایه در فعل در اشعار اقبال عبارت است از:

«اختر نتافتن بر شام کسی» (همان: ۱۶): کنایه از بداقبالی و تیره‌روزی کسی. «آفتاب انبار کردن» (۷۶): کنایه از ذخیره‌کردن چیزهای باارزش. «آستین تر داشتن» (۶۵۱): کنایه از گریه‌کردن. «برگرداندن آفتاب از مغرب» (همان): کنایه از کار محال و ناممکن. «به پای کسی چشم مالیدن» (۶۳۲): کنایه از نهایت کوچکی، تواضع و احترام به فرد مهم، صاحب جلال یا محبوبی. «در سینه دم نماندن» (۳۷۲): دم‌درکشیدن کنایه از سکوت اختیارکردن و نیز مردن است (انوری، ۱۳۸۳، ج ۱: ۷۱۰). در اینجا کنایه از عاجز و ناتوان‌شدن، به مرگ نزدیک‌شدن، تلاش و کوشش نکردن افراطی، مرگ و نابودی.

۱-۱-۲- کنایه از صفت

در این نوع کنایه، کلام ظاهری (مکنی‌به) صفتی است که مخاطب بدان وسیله متوجه صفت دیگری می‌شود که همان معنای ثانوی (مکنی‌عنه) است. در شعر اقبال، کنایه از صفت کاربرد دارد؛ به‌عنوان مثال در بیت زیر اقبال با آوردن کنایه از صفت: «چرب‌دستی»، درباره اروپاییان که کنایه از مهارت در تولید و ساختن و کار و تلاش بسیار دارد، به صنعتی‌بودن اروپا و مهارت کارگران اروپایی نیز اشاره دارد:

ای ز کار عصر حاضر بی‌خبر چرب‌دستی‌های یورپ را نگر
(اقبال، ۱۳۸۶: ۵۹۲)

برخی دیگر از نمونه‌های کاربرد کنایه از صفت در اشعار اقبال عبارت‌اند از:

«دریا آستین» (۵۲۹): کنایه از شخص بسیار بخشنده است. «شیشه‌باز» (۶۳۴): کنایه از حيله‌گر.
(انوری، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۰۷۳). «کافر ماجرا» (اقبال، ۱۳۸۶: ۳۶۴): زشت و بدکار؛ کنایه از اقدامات رندانه
و ساختارشکنانه. «کم‌زبان» (۱۶۳): کنایه از کسی که هرچه او را فرموده شود، به جای آورد و در
برابر آن زبان عذر نگشاید و نگوید که از من نمی‌تواند شد (ثروت، ۱۳۷۵: ۴۰۰). «کم‌نگاه» (اقبال،
۱۳۸۶: ۱۶۳): کنایه از خجالتی و کم‌رو. «گران سیر» (۹۰): کنایه از کم تجربه، دنیا ندیده و بی‌اطلاع.
«کهن دام» (۳۳۶): کنایه از باتجربه و ماهر. «کهن پیکر» (۱۳۲): کنایه از قدرتمند و تنومند. «ادا فهم»
(۲۳۹): کنایه از باتجربه و آگاه. «بادسنج» (۲۵۰): کنایه از فرد فرصت‌طلب و سست‌عقیده. «پست
بخت» (۶۲): بدشانس و بد اقبال. «خسته خلق» (۴۲۰): کنایه از فرد ساکت و خاموش و ناامید.
«دل‌چاکی» (۱۰۲): کنایه از شیفتگی و اشتیاق بسیار.

۳-۱-۲- کنایه از موصوف

کنایه‌ای است که در آن کلام ظاهری (مکنی‌تبه)، به صورت صفت، صفات یا جمله و عبارتی وصفی
(صفت و موصوف، مضاف و مضاف‌الیه)، یا بدلی (مضاف و مضاف‌الیه) می‌آید و باید از آن
متوجه موصوفی شد» (کزازی، ۱۳۸۶: ۱۷۶). این‌گونه کنایه‌ها غالباً ریشه در زمینه‌های فرهنگی و
اجتماعی دارد و کمتر در آن‌ها ابتکار و تازگی دیده می‌شود. اقبال با کاربرد کنایه از موصوف
«مقصود حرفِ کُن فکان» گفته است:

گفت آن مقصود حرف «کُن فکان»
زیر پای اُمهات آمد جنان

(اقبال، ۱۳۸۶: ۱۶۳)

«مقصود حرفِ کُن فکان»: کُن فکان (آیه ۲۸ سوره یاسین) به معنی شو پس شد؛ مراد از عالم
موجودات است. کُن فیکون عالم موجودات را گویند (لغت‌نامه)، در اینجا کنایه از وجود پاک
پیامبر اسلام^(ص) است که مقصود جهان هستی دانسته شده است.

برخی دیگر از نمونه‌های کاربرد کنایه از موصوف در شعر اقبال:

«امت خیرالبشر» (اقبال، ۱۳۸۶: ۱۵۰): کنایه از مسلمانان. «پور خلیل» (۲۷۵): خلیل، لقب ابراهیم

نبی^(ع). «تلخابه» (۲۹۹): کنایه از می و باده. «ثانی اسلام و غار و بدر و قبر» (۱۶۶): کنایه از ابوبکر.

«خواجه بدر و حنین» (۵۳۸): کنایه از حضرت رسول^(ص). «رازدان جزو و کل» (۱۳۹): کنایه از پیامبر اسلام^(ص) است که بر همه اسرار آگاه بوده است. «شیر حق» (۹۷): کنایه از حضرت علی^(ع). «امّی لقب» (۵۸۷): کنایه از پیامبر اسلام^(ص) که بی سواد بود و به مکتب نرفته بود. «سرای آب و گل» (همان): کنایه از وجود انسان. «گل تاریک» (۹۷): کنایه از وجود انسان که از آب و گل آفریده شده است. «تباض حیات» (۱۴۷): کنایه از خداوند بلندمرتبه.

کاربرد کنایه از موصوف در دیوان اشعار علامه اقبال بسیار کم تر از دو نوع دیگر آن است.

۲-۲- کنایات ابداعی اقبال

کنایات متعددی را در دیوان اشعار اقبال می توان یافت که به نظر می رسد پیش از او در ادبیات فارسی نمونه ای نداشته اند و از ابداعات خود او هستند؛ باین وجود، تلاش شد تا در این تحقیق با احتیاط و وسواس بیشتری این مصادیق مشخص و بیان شوند تا با قطعیت بیشتری بتوان کنایات مشخص شده را از نوآوری های او برشمرد. همچنین نمی توان ادعا کرد که موارد و مصادیق ذکر شده در قسمت کنایات ابداعی، بی هیچ شک و شبهه ای تماماً از ابداعات اقبال هستند؛ چراکه برخی از این کنایات ریشه در سنت های ادبی گذشته و اجتماع داشته، به نوعی بازسازی کنایه های معمول و کهن در قالب و ساختار جدید است. تعدادی از این کنایه ها در مبحث کنایه از حیث مکنی^۱ عننه ذکر شد؛ دیگر کنایات ابداعی اقبال عبارت اند از:

- آب از خون شبیر داشتن: شبیر لقب امام حسین^(ع) است. منظور از این کنایه دارای خصوصیات حماسی، ظلم ستیزانه و والابودن همانند امام حسین^(ع) است. علامه اقبال، بی نتیجه بودن و نافرجامی عمل مخاطب خود را به دلیل عدم بهره مندی او از خوی و خلق حسینی می داند:

از آن کشت خرابی حاصلی نیست که آب از خون شبیری ندارد

(اقبال، ۱۳۸۶: ۶۸۱)

- آب دادن خیابان خودی: کنایه از تلاش برای به ثمر نشاندن اندیشه و باور خودی، پروراندن آمال و آرزوهاست.

خیابان خودی را داده ای آب از آن دریا که توفانی ندارد

(همان: ۶۴۷)

- آب کوثر از دهان اژدها طلبیدن: کنایه از قانع نبودن و نهایت خطر کردن برای رسیدن به مطلوب. همچنین کنایه «آب حیوان از دم خنجر طلبیدن» در این بیت به همین معنی است:

آب حیوان از دم خنجر طلب از دهان اژدها کوثر طلب
(همان: ۱۰۹)

- از ایام کفن بافتن: کنایه از روز و شب یکسان داشتن و در رنج و بیچارگی به سربردن. انتظار مرگ داشتن. همچنین در بیت زیر، در کنایه «روز و شب را بر خود تیندن»، انسان به عنکبوتی تشبیه شده است که تارهایی از جنس روز و شب را بر تن خویش می‌تند:

عبد از ایام می‌بافد کفن روز و شب را می‌تند بر خویشتن
(همان: ۱۱۱)

- از درد پیری داغ داغ بودن: «داغ‌دیدگی کنایه از غمگین و مصیبت‌زده بودن است» (انوری، ۱۳۸۳، ج ۱: ۵۵۶). کنایه از بسیار رنجور و دردمند بودن از پیری، عمر بسیار داشتن.

پیرکمی از درد پیری داغ داغ آنکه اندر دست او گل شد چراغ
(همان: ۴۰۰)

- از هلال و چلیپا نیندیشیدن: کنایه از بی تفاوت بودن به نشانه‌های ظاهری اسلام و مسیحیت.

من از هلال و چلیپا دگر نیندیشم که فتنه دگر در ضمیر ایام است!
(همان: ۳۳۶)

- استخوان ته اهرام ماندن: منظور از اهرام در اینجا اهرام ثلاثه مصر است. استخوان: کنایه از اصل بزرگ، مردم اصیل و بزرگ (ثروت، ۱۳۷۹: ۳۳). استخوان ته اهرام ماندن در اینجا کنایه از خردشدن یک فرهنگ، شکست و اضمحلال فرهنگ و تمدن است:

مصر هم در امتحان ناکام ماند استخوان او ته اهرام ماند
(اقبال، ۱۳۸۶: ۱۴۳)

- باده در مینا نهفتن: کنایه از پنهان کردن امری بسیار فاش و آشکار است:

از غم پنهان نگفتن مشکل است باده در مینا نهفتن مشکل است
(همان: ۱۷۳)

- باده ناخورده در رگ تاک بودن: هر چیز محتمل، قابل‌انتظاری (بالقوه‌ای) که تحقق نیافته، اما توقع و احتمال آن بسیار است. توان و قدرت پنهان. در بیت زیر نشان و معنای احتمالات، وقایع و رویدادهای محتمل آتی نیز معنا می‌دهد:

گمان مبر که به پایان رسید کار مغان هزار باده ناخورده در رگ تاک است
(همان: ۲۲۰)

- برهمن‌زاده رمز آشنای روم و تبریز: کنایه از خود اقبال لاهوری است که به مولوی و شمس ارادت فراوان داشت:

مرا بنگر که در هندوستان دیگر نمی‌بینی
برهمن‌زاده‌ای رمز آشنای روم و تبریز است
(همان: ۳۱۰)

- برهمن‌زاده زَنارپوش: کنایه از ریاکار، منافق و دورو بودن، ناراست‌بودن در اعتقاد، باور و ایمان. زَنار، ریسمانی است به ستبری انگشت از ابریشم که به کمر می‌بندند... ذمیان نصرانی در مشرق‌زمین به امر مسلمانان مجبور بوده‌اند، داشته‌باشند تا بدین‌وسیله از مسلمانان ممتاز گردند (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل واژه «زَنار»). نیز در همین بیت کنایه «صنم در آستین پوشیده‌داشتن» در همین معنی است:

صنم در آستین پوشیده دارد
برهمن‌زاده زَنارپوش است
(همان: ۱۹۶)

- بوریا با فان اطلس ناشناس: کنایه از رنج‌کشان هنرناشناس، بی‌هنرانی که ارزش و قدر هنر اصیل را نمی‌داند. کسانی که به‌جای پرداختن به امور باارزش، به کارهای پیش‌پاافتاده و کم‌ارزش می‌پردازند.

اهل دنیا بی‌تخیل، بی‌قیاس
بوریا با فان اطلس ناشناس
(همان: ۵۶۹)

- بوله‌ب را حیدر کرّار کردن: کنایه از کاری فوق‌العاده و اعجاز‌گونه انجام‌دادن. تغییر و تحول بنیادین مثبت و سازنده در افراد زشت‌خو و بدکردار به‌وجود آوردن؛ نیز در همین معنا است کنایه «کور را از دیدار بیننده (بینا) کردن» در همین بیت:

کور را بیننده از دیدار کن
بوله‌ب را حیدر کرّار کن
(اقبال، ۱۳۸۶: ۴۶۲)

- پای کبک از خون باز احمر کردن: کنایه از قربانی کردن موجودی باارزش در برابر موجودی کم‌ارزش‌تر.

خامشی را شورش محشر کند
پای کبک از خون باز احمر کند
(همان: ۷۵)

- پنجه کی و کاووس پیچاندن: کنایه از زورمندی، توانایی و قدرت فراوان داشتن است. «پنجه کسی را پیچاندن» کنایه‌ای تکراری است؛ اما اقبال با اضافه کردن کلمه‌های «کی و کاووس» بدان تازگی بخشیده است. اقبال در این بیت از خدا درخواست می‌کند که وی را آن قدر نیرومند سازد، تا توان رویارویی و هموردی با پادشاهان اسطوره‌ای ایران زمین - کاووس و کی - و شکست دادن آنان را داشته باشد:

دگر آن دل بنه در سینه من که پیچم پنجه کاووس و کی را
(همان: ۶۴۰)

- پیغمبر حق ناشناس: در این بیت از اقبال، کنایه و تعریضی است بر کارل مارکس و نظریه برابری توده‌ها.

دین آن پیغمبری حق ناشناس بر مساوات شکم دارد اساس
(همان: ۴۵۵)

- تخم سجده ریختن: کنایه از تبلیغ و ترویج دین و آیین اسلام و شیوه مسلمانی. «تخم ریختن یا پاشیدن» کنایه‌ای معمول است که اقبال با افزودن کلمه سجده بدان، موجب تازگی آن شده است:

بندهای کوهسار آسان گسیخت در زمین هند تخم سجده ریخت
(همان: ۹۹)

- تخم لا در مشت خاک کسی ریختن: بذر و دانه اعتقاد و باوری منفی را کاشتن؛ آغاز ریشه‌دوانی و رواج اعتقادی در یک فرد.

بنده را با خواجه خواهی در ستیز؟ تخم لا در مشت خاک او بریز
(اقبال لاهوری، ۱۳۸۶: ۵۷۳)

- تریاق عراق از دست دادن: تریاق «معجونی مرکب از داروهای مسکن و مخدر که به‌عنوان ضددردها و سموم به‌کار می‌رفته و در ترکیب عصاره‌های گیاهان خانواده شقایق و خشخاش به‌کار می‌رفته است، تریاق فاروق، تریاق کبیر» (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل واژه «تریاق»); مورد و نمونه بارزش و مهمی را از دست دادن، فرد خسران دیده.

زان که تریاق عراق از دست داد من چه گویم جز خدایش یار باد
(همان: ۵۴۲)

- **توفان به دوش:** کنایه از پیوسته در خطر و گرفتاری بودن. همچنین معنای کنایه تحرک، هیجان و جوش و خروش بسیار نیز می‌دهد.

فُلزَم یاران چو شبنم بی‌خروش شبنم من مثل یمِ طوفان‌به‌دوش
(همان: ۷۴)

- **تیغ لا در کف کسی دادن:** مجال انکار و کفر برای کسی مهیا کردن. کنایه: «تیغ در پنجه کسی دادن» تکراری و معمولی است؛ ولی در بیت زیر با کاربرد کلمه «لا» تازگی دوباره یافته‌است:

تیغ لا در پنجه این کافر دیرینه ده باز بنگر در جهان هنگامه‌الای من
(همان: ۲۷۹)

- **ثریا از لب بام گرفتن:** کنایه از رفعت، بزرگی و بلندمرتبتگی به‌دست‌آوردن. همچنین کنایه «سفر در خویش زادن بی آب و مام»، در معنی شناخت و معرفت درونی و اکتسابی است، نه موروثی.

سفر در خویش زادن بی آب و مام ثریا را گرفتن از لب بام
(همان: ۳۸۵)

- **چاک بی رفو به دامن داشتن:** کنایه از مشکل و درد غیرقابل حل و درمان. گردنده‌تر ز چرخ و رباینده‌تر ز مرگ از دست او به دامن ما چاک بی رفوست
(همان: ۳۲۷)

- **چمن‌زادی و از یک شاخسار بودن:** دارای هویت و اعتباری همسان و همانند بودن. اقبال در بیت زیر، انسان‌های مؤمن و مسلمان شرقی را همانند تک‌تک برسته‌های چمن که همانند و یکسان هستند، همانند و مشابه می‌داند و متوقع وحدت و یکدلی بین آن‌هاست:

نه افغانیم و نی ترک و تتراریم چمن‌زادیم و از یک شاخساریم
(همان: ۲۰۰)

- **حرم‌شدن دیر:** کنایه از معنوی و مقدس شدن جایی که ظاهراً برای امری غیرمقدس و گناه فسادآلود، بنا شده‌است.

خرد اندر سرم بتخانه‌ای ریخت خلیل عشق دیرم را حرم کرد
(اقبال لاهوری، ۱۳۸۶: ۱۹۶)

- **خرمانخوردن از نخل کسی:** کنایه از آگاه‌نشدن از دانش و آگاهی و تخصص کسی. عدم‌بهره‌مندی از فیض و کمالات افراد.

به آن رازی که گفتم پی نبردند ز شاخ نخل من خرما نخوردند
(همان: ۶۳۷)

- خجل بودن لاله احمر از روی کسی: کنایه از رادمردی، بزرگی و پایداری برهمن‌زادگان (گل لاله، تمثیل و نشانی از پاکبازی، ایستادگی و جانبازی است):

آن برهمن‌زادگان زنده‌دل لاله احمر ز روی شان خجل
(همان: ۵۳۴)

- خرمن از صد رومی و عطار کردن: «خرمن کردن» کنایه است از چیزها و موضوعات باارزش را ذخیره‌ساختن، دربر گرفتن افراد باارزش و گرانبهایی همچون مولوی و عطار.

ذره کشت و آفتاب انبار کرد خرمن از صد رومی و عطار کرد
(همان: ۷۶)

- خوانسار و اصفهان جستن: کنایه از زیبایی و حسن جستن، هنر و هنرمندی خواستن از کسی. نیز کنایه «حسن انداز بیان از کسی جستن»؛ به معنی شیواسخنی و گشاده‌زبانی طلبیدن که در این بیت قابل توجه است:

حسن‌انداز بیان از من مجو خوانسار و اصفهان از من مجو
(همان: ۷۷)

- خورشید نو زاییده‌بودن: کنایه از افکار و اندیشه‌های روشن و هدایت‌گر داشتن است. در جهان خورشید نو زاییده‌ام رسم و آیین فلک نادیده‌ام
(همان: ۷۳)

- خون کسی سرد شدن: ازدست‌دادن شور و هیجان، سست و نومید شدن. خون او سرد از شکوه دیربان لاجرم پیر حرم زَنار بست
(همان: ۴۷۴)

- خیر شدن دیرها از بی‌حیدری: خیر، تمثیل و نمادی از شوکت و جبروت یهودیان به‌طور خاص و کفار به‌طور عام است. امام علی^(ع) با گشودن در قلعه خیر، نقش مهم و برجسته‌ای در استیلا و غلبه مسلمانان بر یهود داشت. اقبال لاهوری در بیت زیر، نبود رادمرد و پهلوانی همانند حضرت امیر^(ع) را علت و دلیل جسارت و گستاخی کفار دانسته و گفته است:

دانش افرنگیان غارتگری دیرها خیر شد از بی‌حیدری
(اقبال لاهوری، ۱۳۸۶: ۵۵۰)

- دانای اسرار فرنگ: کنایه از خود اقبال لاهوری است. همچنین در این بیت کنایه «در نار فرنگ نشستن»، به معنی ریاضت و سختی کشیدن قابل توجه است.

جز تو ای دانای اسرار فرنگ کس نکو نشست در نار فرنگ
(همان: ۵۶۸)

- در دل لات و منات داشتن: ایمان ظاهری و غیرعمیق، کفر درونی و باطنی.
گفتمش در دل من لات و منات است بسی گفت این بتکده را زیر و زبر باید کرد
(همان: ۳۴۵)

- در رگ مه گردش خون دیدن: کنایه از بصیرت و آگاهی باطنی داشتن و فراسوی واقعیت‌ها را دیدن. همچنین کنایه «حرکت اعصاب گردون دیدن» در این بیت به همین معناست:

حرکت اعصاب گردون دیده‌ام در رگ مه گردش خون دیده‌ام
(همان: ۷۶)

- درفش ملت عثمانیان بلندکردن: کنایه از بهانه‌جویی کردن برای اهداف و غرایضی پشت پرده، دشمنی و خصومت مکارانه و مزورانه. این کنایه در زبان فارسی، بیشتر با عنوان و تعبیر «پیراهن عثمان بلندکردن» به کار می‌رود.

درفش ملت عثمانیان دوباره بلند چه گویمت که به تیموریان چه افتاده‌است
(همان: ۶۰۴)

- ریز ریز شدن سنگ از سم اسب کسی: تعریضی بر شوکت، اقتدار و عظمت کسی.
در تک او فتنه‌های رستخیز سنگ از ضرب سم او ریز ریز
(همان: ۵۴۱)

- زبان از مسیح و دل از چنگیز داشتن: کنایه از دوگانگی گفتار و رفتار، بی‌رحمی و نامهربانی کردن، علی‌رغم داشتن زبانی رئوف و به‌ظاهر دلسوز و مهربان. نظیر این کنایه به‌صورت «برون کسی بزم و درون او رزم بودن» نیز رایج است.

برون او همه بزم و درون او همه رزم زبان او ز مسیح و دلش ز چنگیز است
(همان: ۲۹۰)

- زَنّارِ بستن عقل آزر پیشه: کنایه از مصلحت‌سنجی و پرهیزکاری عقل منفعت‌جو و ظاهرین.

عقل آزر پیشه‌ام زَنّار بست نقش او در کشور جانم نشست
(همان: ۱۷۴)

- زورق به صرصر درنیفتادن: گرفتار و درگیر چیزی نشدن، به خطر و مخمصه‌ای داخل و گرفتار نشدن.

به صرصر درنیفتد زورق او خطر از لطمه طوفان ندارد
(همان: ۲۴۴)

- ستاره به دوش گذاشتن: کنایه از مهیاکردن و تدارک‌کردن برای سفری سخت و مشکل.
رهی به منزل آن ماه، سخت دشوار است چنان که عشق به دوشم ستاره می‌گذرد
(همان: ۳۱۴)

- سرمه سلیمانی به چشم موری کشیدن: شوکت و جلال و حشمت ویژه به فرد نالایقی بخشیدن، قدر و ارج و ارزش قائل‌شدن برای فرد ناسزاوار.

حدیث عشق به اهل هوس چه می‌گویی به چشم مور مکش سرمه سلیمانی
(همان: ۲۴۸)

- سنگ اسود از در بتخانه خواستن: کنایه از اینکه چیز اصیل و پاک را از جای ناپاک تهیه‌کردن.
نظیر کنایه «نافه مشک از سگ دیوانه خواستن» در مصراع دوم همین بیت است.

سنگ اسود از در بتخانه خواه نافه مشک از سگ دیوانه خواه
(همان: ۱۰۹)

- سوار اشتر خاکی شدن: کنایه از تسلط به نفس و به خود مسلط‌شدن با ذکر نام خداست.
اهل قوت شو ز وردِ پا قوی تا سوار اشتر خاکی شوی
(همان: ۹۵)

- شراری کشتن و پروینی درودن: کنایه از ثمر و نتیجه عالی از بذر و دانه بی‌ارزش حاصل‌کردن و کنایه «دیده بر دل گشودن» به معنی توجه و شناخت به درون در بیت زیر است.

کسی کاو دیده را بر دل گشوده است شراری کشت و پروینی دروده است
(اقبال لاهوری، ۱۳۸۶: ۳۹۳)

- شرمندگی جام‌جم از آینه کسی: کنایه از بلندمرتبگی و ممتازی اخلاص، پاکی و صداقت راستین فرد موردنظری که در برابر این اخلاص و پاکی، تالوئی گوهر افسانه‌ای «جام‌جم» رنگ می‌بازد.

نور قرآن در میان سینه‌اش جام‌جم شرمنده از آینه‌اش
(همان: ۵۶۸)

- شست فرنگ در گلو داشتن: کنایه از آزار و رنج دیدن از فرنگ.

ترک و ایران و عرب مست فرنگ هر کسی را در گلو شست فرنگ
(همان: ۴۵۴)

- شعله در آب دوانیدن: کنایه از کار بی‌فایده و عبث کردن.

عقل چون پای در این راه خم اندر خم زد شعله در آب دوانید و جهان بر هم زد
(همان: ۲۸۴)

- شعله نمناک در جگر داشتن: کنایه از شور و هیجان عاشقانه که تصویری پارادوکسی است و

در آن، اقبال از آتش و نم‌داشتن جگر سخن به میان می‌آورد.

ساقیا بر جگرم شعله نمناک انداز دگر آشوب قیامت به کف خاک انداز
(همان: ۳۱۷)

- شیرینی و پرویزی افرنگ داشتن: کنایه از جذابیت و فریبندگی ظاهری و سطحی غرب و

زندگی غربیان.

فریاد از افرنگ و دلاویزی افرنگ فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ
(همان: ۳۴۵)

- طاقت پرواز به خاک دادن: کنایه از قدرت و توانایی بخشیدن عشق است که به انسان خاکی

قدرت و توانایی می‌دهد و برای انسان همانند پیر و انسان کامل است که به وسیله آن به مقامات

بلند معنوی می‌رسد.

طاقت پرواز بخشید خاک را خضر باشد موسی ادراک را
(همان: ۷۹)

- قلب مؤمن و دماغ کافر داشتن: باطنی نیک و ارزشمند، علی‌رغم ظاهری نه‌چندان قابل دفاع

و سزاوار است. همچنین در این بیت کنایه «بر طرح حرم بتخانه ساختن» در معنی نفاق و دورویی

است.

آن که بر طرح حرم بتخانه ساخت قلب او مؤمن دماغش کافر است
(اقبال لاهوری، ۱۳۸۶: ۲۹۱)

- کج آمدن مستقیم در نگاه کسی: عامدانه و لجوجانه باور و اعتقاد نادرست داشتن، گمراهی.

میرد اندر سینه‌اش قلب سلیم در نگاه او کج آید مستقیم
(همان: ۵۷۰)

- کسوت مینا پوشیدن: مینا در اینجا کنایه از شیشه شراب یا خود جام است که آنچه در درون دارد، انعکاس داده و فاش می‌کند. کسوت مینا پوشیدن: کنایه از وضوح و روشنی و آشکارگی.

فاش گو اسرار پیر می‌فروش موج می شو کسوت مینا پیش
(همان: ۷۶)

- مصطفی نایاب شدن و ارزان شدن بولهپ: اشاره به سخت و نایاب بودن ایمان و اخلاق اسلامی و حسنه و در عوض وفور و رواج کفر و مفسد و بی‌ایمانی‌ها.

در عجم گردیدم و هم در عرب مصطفی نایاب و ارزان بولهپ
(همان: ۵۹۳)

- نقش‌های بهزادی داشتن: در دیوان اقبال، کنایه از طراحی کردن نقشه‌های دقیق و مکارانه و همین‌طور، خیالات ناصواب آمده‌است. همچنین در بیت زیر «رنگ و نم بردن از روی کسی یا چیزی» کنایه از بی‌اعتبار و بی‌رونق ساختن است.

ز روی آدمیت رنگ و نم برد غلط نقشی که از بهزادی اوست
(همان: ۶۵۸)

- یاسمن در نزد گاو بودن: کنایه از قدر ندانستن چیز مهم و عزیزی از سوی فرد نادان.

دین گرامی شد به دانا و به نادان خوار گشت پیش نادان دین چو پیش گاو باشد یاسمن
(همان: ۵۴۱)

از دیگر کنایه‌های ابداعی اقبال نیز عبارت است از: «آباد بودن خاموشی» (۷۵): کنایه از سکوت و خاموشی بسیار. «آب چشم در کالا کردن» (۷۵): معادل آب در جنس و کالا کردن، «قیمت زیاد از ارزش گفتن» (ثروت، ۱۳۷۵: ۶)، کنایه از پربهاکردن چیزی. «آتش به پیراهن شدن» (اقبال، ۱۳۸۶: ۷۶): کنایه از بی‌قرار شدن. «آشپان به گریبان کهکشان نهادن» (۳۳۸): کنایه از بلندهمتی و مناعت‌طبع. «به تخت خوابیدن» (۸۲): کنایه از شاهی و حکومت یافتن، بلندی جاه و مرتبه. «بر خاک خویش حکمران شدن» (۹۸): کنایه از تسلط بر تن و نفس اماره. «بر چراغ عافیت دامن‌زدن» (۱۷۴): کنایه از عافیت‌طلبی و مصلحت‌سنجی. «ذوق دیدار از نگاه چکیدن» (۴۳۳): کنایه از شور و اشتیاق ملموس برای دیدار کسی. «از شرر ستاره جستن» (۲۴۱): یعنی از شخص پست و بی‌ارزشی کار بزرگی را طلبیدن. «بنیاد دیوار چمن شدن» (۹۸): کنایه از قوی و نیرومند و خشن شدن. «شعله در بغل پروردن» (۱۱۴): کنایه از اسباب گرفتاری و مشکل خود را فراهم کردن. «شیشه در خون

نشستن» (۱۴۳): کنایه از انحطاط و شکست خوردن. «هم‌پهنای آینه بودن» (۱۰۴): کنایه از صاف و صادق و رو راست بودن. «لاله اندوختن عارض» (۱۳۵): کنایه از سرخ‌گونی از شرم و خجالت. «ید بیضا به سیاهی بخشیدن» (۲۷۳): کنایه از کرامت و امتیاز ویژه‌ای را به فرد ناسزواری بخشیدن. «نگاه را بنده بودن» (۵۴۳): کنایه از اسیر و گرفتار هوای نفس شدن. «ناله در ابریشم عود کسی تپیدن» (۱۲۰): کنایه از سرشت و باطن غمگین و اندوهبار داشتن.

جدول ۱. بسامد انواع کنایات از حیث مکنی‌عنه در دیوان اشعار اقبال لاهوری

نوع	کنایه از موصوف	کنایه از صفت	کنایه از فعل
تعداد	۹۶	۱۱۳	۴۶۰
درصد	۱۴/۳۵	۱۶/۹۰	۶۸/۷۵
جمع	۱۰۰		

جدول ۱. مقایسه کنایات متداول و ابداعی دیوان اشعار اقبال لاهوری

نوع	کنایات متداول	کنایات ابداعی
تعداد	۵۷۷	۹۲
درصد	۸۶/۲۵	۱۳/۷۵
جمع	۱۰۰	

۳- نتیجه

چنان که گفته شد، کنایه از شکل‌های بیان پوشیده و شیوه هنری گفتار است که در جهت خلق تصاویر شاعرانه و ایجاد ابهام هنری مبتنی بر ذوق و کشف، بنیاد نهاده شده است. اقبال در اشعار فارسی خود از کنایه نه به‌عنوان یک ابزار و عادت زبانی، بلکه در درجه اول به‌عنوان وسیله‌ای برای بیان اندیشه‌های متعالی خود بهره برده است. در بررسی دیوان اشعار اقبال لاهوری تعداد ۶۶۹ کنایه مشاهده شد. از این تعداد از جهت انتقال معنی (مکنی‌عنه): کنایه از موصوف (۹۶)، کنایه از صفت (۱۱۳)، و کنایه از فعل (۴۶۰) را شامل شد که در این بین کنایه از فعل رتبه اول را دارا بود. همچنین این کنایه‌ها از جهت انتقال معنی و آشکارگی و ابهام به چهار صورت: تعریض (۴)، رمز (۱۰)، تلویح (۲۹)، و ایماء (۶۲۶) مشاهده شد که فراوانی کاربرد کنایه به‌صورت ایماء، نشان از تلاش اقبال در جهت ساده‌گویی در زمینه ارائه افکار و اندیشه‌هایش را دارد. نیز از این تعداد کنایه، کنایه‌های ابداعی اقبال، (۹۲) مورد بود که در مقایسه با کنایات متداول اشعار اقبال، (۵۷۷) مورد

بسیار قابل ملاحظه به نظر نمی‌رسد. با این همه، ابداع در کنایات اشعار اقبال گاه با کاربرد کنایه‌های کهنه و معمول و تازگی بخشیدن بدان‌ها با افزودن کلمه‌های جدید و گاه با قدرت نبوغ فکری اقبال به شکل ابداعی و تازه صورت گرفته‌است. کنایات جدیدی که شاید امروزه در زمان ما، بسیاری از آن‌ها عادی و پیش‌پاافتاده به نظر می‌رسند؛ اما در دوره اقبال و حتی دوره‌های زمانی بعد، سوای از جنبه تصویرگری و زیبایی‌آفرینی شعر، جوشش و تأثیر همیشگی و فوق‌العاده اشعار اقبال را در بین مخاطبان خاص و عام او به همراه داشته‌اند.

۴- منابع

- ۱- ابن‌اثیر، ابی‌فتح ضیاء‌الدین، *المثل‌السنائر فی ادب‌الکاتب و الشاعر*، ۲ جزء، مصر: شرکت مکتبه و مطبعة مصطفی‌البابی الحلبي و اولاده، ۱۹۳۹م.
- ۲- ابن‌معتز، عبدالله، *البدیع*، تصحیح اغناطیوس کراتشفسکی، لندن: مندرس لوزاک، ۱۹۳۵م.
- ۳- اقبال لاهوری، محمد، *کلیات اقبال لاهوری*، به کوشش اکبر بهداروند، تهران: زوار، ۱۳۸۶.
- ۴- امین، سیدحسین، *ادبیات معاصر ایران*، چاپ اول، تهران: دایرة‌المعارف ایران‌شناسی، ۱۳۸۴.
- ۵- انوری، حسن، *فرهنگ کنایات سخن*، ۲ ج، تهران: سخن، ۱۳۸۳.
- ۶- باقری، فاطمه، *بررسی کاربرد کنایه در دیوان اشعار اقبال لاهوری*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: علی‌رضا محمودی، دانشگاه زابل، ۱۳۹۲.
- ۷- بقایی، محمد، *اقبال با چهارده روایت*، تهران: فردوس، ۱۳۷۹.
- ۸- _____، *مولوی از نگاه اقبال لاهوری*، روزنامه جام‌جم، ص ۱۱، اردیبهشت ۱۳۹۰.
- ۹- پورنامداریان، تقی، *رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی*، ج ۴، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.
- ۱۰- تفتازانی، سعدالدین، *شرح المختصر علی تلخیص المفتاح الخطیب القزوینی*، مصر: المکتبه المحمودیه التجاریه، ۱۳۵۶.
- ۱۱- ثروت، منصور، *فرهنگ کنایات*، چاپ دوم، تهران: سخن، ۱۳۷۵.
- ۱۲- جرجانی، عبدالقاهر بن عبدالرحمن، *اسرار البلاغه*، چاپ اول، بیروت: مؤسسه الکتب الثقافیه، ۱۳۶۱.

- ۱۳- خدامی، رقیه، فرهنگ کنایات دیوان اشعار اقبال لاهوری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: علی محمد پشتدار، دانشگاه پیام نور استان تهران، ۱۳۹۳.
- ۱۴- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، ۱۵ ج، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
- ۱۵- رادفر، ابوالقاسم، سبک و درونمایه شعر فارسی اقبال لاهوری، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، شماره ۸ و ۹، صص ۱۲-۱، زمستان ۱۳۷۹.
- ۱۶- الرادویانی، محمدبن‌عمر، ترجمان‌البلاغه، به اهتمام، تصحیح، حواشی و توضیحات احمد آتش، استانبول: بی‌نا، ۱۹۴۹.
- ۱۷- سکاکی، ابی‌یعقوب بن‌ابی‌بکر، مفتاح‌العلوم، مصر: مطبعة مصطفى البابي الحلبي، ۱۹۳۷ م.
- ۱۸- شفیعی کدکنی، محمدرضا، صورخیال در شعر فارسی، تهران: آگاه، ۱۳۷۰.
- ۱۹- شمیسا، سیروس، بیان، چاپ سوم، تهران: میترا، ۱۳۷۲.
- ۲۰- صفوی، کوروش، از زبان‌شناسی به ادبیات، ج ۱ نظم، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، ۱۳۸۰ الف.
- ۲۱- _____، از زبان‌شناسی به ادبیات، ج ۲ شعر، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، ۱۳۸۰ ب.
- ۲۲- فیروز، شیر زمان، همسانی‌ها در اشعار حکیم ناصر خسرو و علامه اقبال لاهوری، به کوشش مهرداد رخشنده، فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، شماره ۸۷، صص ۵۹-۲۹، زمستان ۱۳۸۵.
- ۲۳- کزازی، سید جلال‌الدین، زیباشناسی سخن پارسی (بیان)، تهران: مرکز، ۱۳۸۶.
- ۲۴- محبتی، مهدی، صدای رویش خیال، چاپ اول، تهران: زهد، ۱۳۷۹.
- ۲۵- محمودی، علیرضا؛ باقری، فاطمه، کارکردهای معرفتی کنایه در اسرار خودی و رموز بیخودی علامه اقبال لاهوری، مجموعه مقالات اولین همایش میراث مشترک ایران و هند، ج ۲، صص ۳۱۰-۲۹۱، قم: ۱۳۹۳.
- ۲۶- نیکبخت، عباس؛ انصاری پویا، محمد، نقد و بررسی تشبیه در مثنوی اسرار خودی اقبال لاهوری، فصلنامه مطالعات شبه‌قاره، دوره ۷، شماره ۲۲، صص ۱۵۴-۱۳۵، بهار ۱۳۹۴.
- ۲۷- وحیدیان کامیار، تقی، زبان چگونه شعر می‌شود؟، فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، سال ۴، شماره ۱۳، صص ۲۰-۷، بهار ۱۳۸۶.